



پر طبل تر از حیات من مرگ را سرودی کردم

ماهیار مسلم

صادق هدایت مرگ را دوست داشت چرا که مرگ برایش تداعی کننده مفهوم تولد در اذهان ما بود

به آنها که مرگ در آزادی را بر زیستن
در اسارت ترجیح می دهند

نسخه‌ای از کتاب مستطاب "زنده بگور" شادروان صادق هدایت در میان کتابهایم است که طبع آن به سال ۱۳۳۳ ه. ش باز می‌گردد. اکنون که به آن می‌نگرم بقدری اوراق آن فرسوده شده که گویی خود زنده بگوری است. "زنده" از این باب که هنوز قابل خواندن و پژوهش است و "به گور" از این روی که در قیاس با کتب امروزی سالهاست که از عمرش می‌گذرد. بهر حال این از خاصیت آثار این دسته از نویسندگان است که اگر قرن‌ها نیز از عمرشان بگذرد، باز چون روز نخست قابل تامل و تعمقند و این خود بدان خاطر است که این قبیل آثار فرازمانی هستند و پس از ایام طبع، کهنه نمی‌گردند و به هر دوره‌ای از زمان مفید و نو می‌نمایند. شادروان صادق هدایت از معدود چهره‌های نامدار ادب پارسی در قرون حاضر است که زندگانش علیرغم صراحت و وضوح، به اعتقاد بسیاری از اربابان ادب در هاله‌ای از چیستی و ابهام فرو رفته است. اما برآستی این ابهام برای چیستی و برای کسی که همواره مرگ و یاد آن در سراسر زندگانی و آثارش پرتو افکنده و چون جهانی مینوی انتظار آنرا می‌کشد و به دیده اولین و آخرین

هدف متعالی به آن می‌نگرد، چه معنایی می‌تواند داشته باشد. برای دستیابی به شناختی راستین از وجود وی تنها می‌بایست چون او بود و مانند او زیست، اگر چه از منظر روان شناختی، هیچ هنگام شرایطی کاملاً یکسان برای دو انسان در همه ابعاد زندگی فراهم نمی‌گردد؛ با این حال به شرط دارا بودن فصولی مشترک و خرده مایه‌ای از فوق، این شناخت تا حدودی حاصل می‌گردد. در زنده بگور تعبیر صادق از زندگی در مرگ خلاصه می‌گردد، اما

در کتاب زنده بگور صادق هدایت از مرگ خلاصه می‌گردد

این مرگ نیز همچون دیگر ابعاد زندگی وی با مرگ عرفی و رایج کاملاً متفاوت و متضاد است و بر خلاف پندار بسیاری، از یوچگرایی نشأت نمی‌گیرد. بلکه عین حقیقت زندگی است و البته این خود مستلزم قبول تفاوت نگرش بین دو دید هدایت وار و عرفی می‌باشد. چنانچه خود می‌گوید "شماهایی که گمان

می‌کنید در حقیقت زندگی می‌کنید، کدام دلیل و منطقی محکمی در دست دارید؟ (۱) این مساله یاد آور شعر "دیدار در شب" شادروان فروغ فرخزاد است که در بخشی از آن می‌گوید: "آیا شما که صورتتان را در سایه‌ی نقاب غم‌انگیز زندگی مخفی نموده‌اید، گاهی به این حقیقت یاس آور، اندیشه می‌کنید که زنده‌های امروزی، چیزی بجز تفاله‌ی یک زنده نیستند؟" (۲)

هدایت با این گفتار، رضایت از خویشتن آنانی که وی را دیوانه و پوچ پرداز می‌خوانند در هم می‌شکند و اگر که اهل تدبیر باشند به تاملی شگرف فرا می‌خواند. در زنده بگور بسیاری از ابعاد رایج زندگی ما زیر سؤال می‌رود و ما را به یک بازبینی در محدوده بدیهیات زندگیمان که در طی سالها، شکی بر نادرستی آنها ننموده فرا می‌خواند و این از موهبت‌های زنده بگور بر اندیشه مخاطب است که در کمتر اثری با این صراحت و جرأت به چشم می‌خورد. تقطیع بهشگام جملات در پی یکدیگر، نوعی هارمونی و نظم موجز را در این اثر پدید آورده است و موجب آن گردیده تا خواننده اثر درگیر یلندی جملات نگردد و بر سر هر جمله، توفقی نماید و نوعی پیام و یا هشدار را دریافت کند. به اعتقاد

نگارنده ، یکی از عمده دلایلی که موجب می گردد، دکتر کلوین شادروان صادق هدایت را پس از حافظ شیرازی دومین و یا یکی از معدود افرادی بخواند که راه به عقده درون ما برده و نا گفته هایش را باز گفته (۳) بدین خاطر است که هدایت نیز همچون حافظ ، علیرغم بکارگیری صنایع بدیع و در نوع خود دشوار ادبی ، رابطه اثر را با مخاطب قطع ننموده چنانکه هر کس در دسته و مسلک و اندیشه ای که قرار داشته باشد با مطالعه دیوان حافظ نقد حال و حکایت را از غزل حافظ بر می خواند. تفال بر دیوان خواجه شیرازی مؤید همین مطلب است. چنانچه شاهدیم در گسترده عظیم ادب پارسی تنها با دیوان حافظ است که تفال زده می شود و نه کتابی دیگر و این قدرتی است بی نظیر که رند شیرازی به یمن دکاوت اعلائی خود توانسته در خلال قرن ها هم پاسخگوی اربابان نکته سنج بحرادب و هم عوام ساده اندیش و پاک دل باشد این خاصیت را بعد از دیوان حافظ در کمتر اثر منظومی شاهدیم تا چه رسد به آثار منثور و همه این عوامل باعث دریافت بیشتر ارزش و مقام متحول کننده و بنیانگذارنده زنده بگور می گردد که چون سلف مشهورش در نظم، توانسته پاسخگوی هر دو گروه باشد. در هیچ مقطع از داستان زنده بگور نمی توان ادعا کرد که باجزای هستی تمام گشته است. حتی در این واپسین جمله که می آید، او در رختخواب افتاده بود و نفس کشیدن از یادش رفته بود. زنده بگور نقد حال دوران بی محبت و سرد ماست که جز خود و آنچه که به خودمان مربوط است، را نمی بینیم و یا نمی خواهیم که ببینیم و مغزهایمان نیز جز برای آسودگی خویشتن به اندیشه در نمی آید. چهره راستین هدایت را تا اندازه ای می توان در اندیشه زنده بگور متجلی دید، چرا که زندگی وی هماهنگ با نوشته اش گذشت. شورش او ، شورش مرد ناتوان و بی آزاری بود بر ضد پلشتی و ابتئال ، هیچ یک از پیشکشهای قرن او را نفریفت، نه جاه و مقام و نه ثروت و نام و حال آنکه بدست آوردن هیچ یک از اینها برایش مشکل نبود. (۴)

گشاینده فصلی نو در برابرش. او بر مردگان رشکا می برد و مرگ را دوست می داشت به این امید که گر زندگان بر خلاف پندارشان وی را نفهمینند و او را پوچگرا لقب دادند، مردگان وی را در پایند و در میانشان باشند افرادی که چون او زیسته اند و سر در نقاب خاک فرو کشیده اند.

او می نویسد؛ به سنگ قبرها صلیب های که در بالای آنها گذاشته بودند، گلهای مصنوعی گلدانها و سبزه ها که کنار یا روی گورها بود خیره نگاه می کردم. اسم برخی از مرده ها را می خواندم .



افسوس می خوردم که چرا به جای آنها نیستم. با خودم فکر می کردم : اینها جقدر خوشبخت بوده اند... هیچ وقت یک احساس حسادت به این اندازه در من پیدا نشده بود بنظرم می آمد که مرگ، یک خوشبختی و یک نعمتی است که به آسانی به کسی نمی دهند... مثل این بود که مرده ها به من نزدیکتر از زندگان هستند. زبان آنها را بهتر می فهمیدم. (۵)

درد صادق درد تنهایی بود، اما چون همیشه تنهایی نیز با تنهایی های معمول متفاوت بود که بتوان آنها را داشتن زن و فرزند و دوست رفع نمود. درد تنهایی او که وی را چون غریبه ای در این سرای نگاه داشتند درد درک نگر دین از سوی جامعه و حتی نزدیکان بود که هر زبان ناید و نتوان آنها گفتن، چنانچه خود او می گوید؛ اگر می توانستم افکار خودم را بدیگری بفهمانم، نمی شود گفت، آدم را مسخره می کنند. هر کسی مطابق افکار خودش دیگری را قضاوت می کند (۶) و در دنیایی که حتی یک نفر کلام آدمی را به هیچ نیز نخرد دنیایی دیگر را می باید طلب کردن، در زنده بگور چنین است. او رهایی و رستگاری هر آنجیزی را که فرجامش به آزادی و نیکی ختم می شد در مرگ خلاصه می نمود. در سراسر زندگانی شریف و پر بار شادروان صادق

هدایت موجی از نیاز به محبت، خردشان و مهربانی است. موجی که هیچگاه فروکش نکرد و به ساحل مهر و آرامش نرسید. ژنده بگور و برخی دیگر از آثار وی لزوماً شناختن شخصیت در این فصل است و به این مسأله اشاره می نماید چنانکه می آورد: ... دوستانم بدیدنم می آمدند. حال آنها خود را می لرزانیدم، چنان سیمای ناخوش بعضی می گرفتم که آنها دلشان به حال من می سوخت. گمان می کردند که فردا دیگر خوابم نبرد می گفتم تمام می گیرد، وقتی از اتاق بیرون می رفتم بدیدنم آنها می خندیدم. با خود می گفتم شاید در خواب آنها یک کار از من بر می آید : می بایستم با دیگران تان شده باشم... (۷)

انسان هدایت شادی و آرامش معمول در جامعه را کاذب و رنج آور می داند، چرا که موجب می گردد مرگ از او فاصله گیرد و دیرتر به سراغ وی آید و این در حالی است که او در انتظار ظهور مرگ است و تنها مرگ و نیستی است که برای وی آرمان تولد و هستی را در پی می آورد. او خود می گوید: اگر به اصرار و با فشاری رفا چائی از صاحبخانه می خواستم و می خوردم حالم سر جا می آمد. ترسناک بود، ناخوشی بکلی رفع می شد... یکبار جلوی یک نفر از دوستانم ناگزیر شدم یک تکه نان کوچک را با چائی بخورم، حس کردم که حالم خوب شد، بکلی خوب شد. از خودم ترسیدم، از جان سختی خودم ترسیدم. (۸)

با مرور و مطالعه تقریرات شادروان هدایت آنها در شرایطی که خود او به صحت آنها اعتراف می کند، یک نکته بسیار مهم معین می گردد که عبارت است از کوشش در راه بودن و هستی. صفت ناشایستی که متأسفانه بسیاری به شادروان صادق هدایت نسبت می دهند پوچگرایی می باشد. (عجب اینکه برخی اساتید؟! نیز همین راه را می پویند) این اشخاص تا آنجا پیش می روند که گویی این عنصر و صفت نکوهیده که هیچ ارتباطی نیز به وی ندارد از روز نخست با او متولد گشته و چون همزادی تا انتهای راه همراه وی بوده است. از هر دری که وارد می شوم تا شاید وی را پوچگرا بخوانم، نمی توانم، چرا که انسان پوچگرا نه از عشق لذت برده است و نه کوشش برایش معنایی را تداعی می نماید. نه منزله و پاکیزه بودن برایش مفهومی دارد و نه زیبایی و هارمونی هنر در آفاق اندیشه اش تجلی دارد. اما در زندگی صادق هدایت اگر که بدقت بنگریم همه ی این

عناصر از متعالی‌ترین عناصر زندگانی وی می‌باشد. با این تفاوت همیشگی که مفاهیم مختلفی چون، عشق، مهر، زیبایی، کوشش و مفاهیم دیگری از این دست در نظر وی با همین عناصر در نظر عامه متفاوت است. در زنده بگور که چکیده‌ای پربار از حیات وی می‌باشد، او را دوستدار و عاشق می‌یابیم. پس صادق تمام شده نبود و در نهانخانه جاننش بارقه‌هایی از زندگی این جهان دیده می‌شد. اما آنقدر کم می‌نمود که یاری برابری با ایدئال‌فراادنیوی وی را نداشت. یک پوچگرا هیچ هنگام نمی‌تواند چنین آثار عظیمی چه از بعد ادبی و چه از جنبه انسانی خلق کند و به فرهنگ جامعه تقدیم نماید. یک انسان پوچگرا شور و هیجانی برای یافتن و آفریدن ندارد، اما ما صادق را در جمع دوستان، انسانی منفعل، سست و بی‌اراده نمی‌بینیم، بلکه بالعکس وی را نظرمند، حساس و در جمع خویش که خلوتش بود، سرشار از اندیشه و آفریننده می‌یابیم. نکته‌ای که مجدد به آن بر می‌خوریم، همچنانکه در پیش نیز آورده شد، تنهایی شادروان صادق هدایت است که این تنهایی در آثارش خاصه زنده بگور جلوه‌ای ویژه یافته است. او می‌آورد؛ در میان این گروهی که درآمد و شد بودند، صدای نعل اسب گاریها، ارابه‌ها، بوق اتومبیل، همهمه و جنجال تک و تنها بودم. ما بین چند میلیون آدم، مثل این بود که در قایق شکسته‌ای نشستیم و در میان دریا گم شده‌ام. (۹) و در جایی دیگر می‌آورد؛ هیچکس نمی‌تواند بی‌ببرد. هیچکس باور نخواهد کرد، به کسی که دستش از همه جا کوتاه بشود می‌گویند: برو سرت را بگذار بمیر. اما وقتی که مرگ هم پشتش را به آدم می‌کند، مرگی که نمی‌آید و نمی‌خواهد بیاید...! همه از مرگ می‌ترسند من از زندگی سمج خودم. (۱۰)

در دیدی کلی و صرف نظر از عده‌ای که شادروان صادق هدایت را در قعر چاه تاریک نادانی و بی‌اندیشی جای می‌دهند و دسته‌ای دیگر که مقام وی را تا سر حد یک اسطوره‌ی دور از واقعیت بالا می‌برند می‌توان به چهره‌های انسانی و به معنای واقعی، محترم دست یافت که در محیط پیرامون خود به همه‌ی موجودات و جانداران از انسان گرفته تا حیوان و نبات احترام می‌گذاشت و حتی شخصیت و روح خویش را که در مواقع عادی به هیچکس اجازه کوچکترین توهین به آن را نمی‌داد، برای آزرده نگردیدن حیوانی (که انسان جایگاه والای خود را

دارد) ناشایست‌ترین سخنان را نیز تحمل می‌کرد و سکوت می‌نمود. شادروان هدایت به فقر عمیق معنوی و اخلاقی زمان خود پی برده بود و آمیدی به بهبود وضع نداشت. از نظر شخصی، توفیق بزرگ هدایت این بود که خود را در زندگی سبکبار و بی‌آلایش نگاه داشت. (۱۱)

شادروان هدایت تا اندازه‌ای ناامید گشته بود. ولی نه به این معنا که همه چیز این دنیا برایش پوچ و واهی گردیده بود، بلکه به این مفهوم که اگر فرصتهایی برای بازیابی بسیاری از امیدها که در آن زمان به ناامیدی تبدیل گردیده بود پیش می‌آمد بطور مجدد می‌توانستیم وی را موفق‌تر از پیش بیابیم. اما افسوس که این فرصت‌ها هیچ گاه برای وی پیش نیامد و ناامید و اندوهگین در ظاهر و شاد و زها به امید جهانی مینوی و سرشار از امید، این سرای را ترک نمود و چگاییتی از خویش بر جای گذاشت. حکایت روزگاری که به قولی، "وگر دست محبت سوی کس یازی، به اکراه آورد دست از بغل بیرون... (۱۲)

و داستان زندگی‌اش چون دیگر داستان‌هایش از ماندگارترین آثار مفهومی و کنایی عرصه ادبیات انسانی در گسترده‌ای عظیم و فراملی گردید و چه زیبا و پربار استاد اسلامی ندوشن بیان داشت که: اگر پیروزی و شکست فردی را در زندگی بسنجیم، هدایت بر سر هم، مرد فیروزمندی بود. فیروزمندی نه به مفهوم کسانی که صاحب قدرت می‌شوند، مال می‌اندوزند، و عمر دراز می‌کنند و دشمنان خود را از پای در می‌آورند و به حرص‌های خود تحقق می‌بخشند، بلکه فیروزمندی به مفهوم مردمان آزاده و سربلند، صریح و استوار که آرمان و دردی دارند و در تحقق آرمان خود پای می‌فشارند، و در طلب آنچه گمان می‌برند اصیل و

شریف انسانی است تلاش می‌کنند. مهم نیست که در این نبرد، فیروز شوند یا شکست بخورند و از پای در آیند. مهم آن است که دروغ نگفته باشند و کرده باشند آنچه را دلشان گفته است، بی آنکه بلرزند، تردید کنند یا به عواقبش ببینند،

اینان رضایت خود را در همین می‌بینند، و شکست آن عین پیروزی است، مانند شکست فردوسی، مانند شکست ناصر خسرو، مانند شکست پوشکین. مانند شکست هزاران هزار اشخاص نامدار یا گمنام دیگر که در تنگدستی و نیاز و تنهایی از پای در آمدند، خشنود از اینکه پیمانۀ خود را پر کرده و بار خود را به منزل رسانیده‌اند، فیروزمندان واقعی تاریخ اینانند و هدایت یکی از آنها است. (۱۳)

آنهايي که پر طبل تر از حیات، مرگ را و پرتبل تر از مرگ، عشق را سرودی کردند.



* پی نوشت‌ها:

۱. زنده بگور، ۲۷
۲. مجموعه اشعار، ۱۲۸
۳. نوشته‌های بی‌سر نوشته، ۱۹۲
۴. همان، ۱۹۲
۵. زنده بگور، ۱۴
۶. همان، ۲۷
۷. همان، ۱۹
۸. همان، ۲۰
۹. همان، ۱۶
۱۰. همان، ۱۰ و ۱۱
۱۱. نوشته‌های بی‌سر نوشته، ۱۹۳
۱۲. زمستان، ۹۷
۱۳. نوشته‌های بی‌سر نوشته، ۱۹۴

* منابع

- هدایت، صادق / زنده بگور / چاپ پیروز / تهران ۱۳۳۳
اسلامی ندوشن، محمدعلی / نوشته‌های بی‌سر نوشته / بنگاه انتشارات آرمان / تهران ۱۳۷۶
شاملو، احمد / لحظه‌ها و همیشه / انتشارات زمانه / تهران ۱۳۳۹
اخوان ثالث، مهدی / زمستان / انتشارات مروارید / تهران ۲۵۳۶
فرخ زاد، فروغ / مجموعه اشعار / انتشارات به نگار

ستاتور
تعمیرات مبلمان
تمام پارچه
کلیه خدمات مشاوره

شماره: ۰۹۱۲۲۱۳۸۱۳۳
۰۹۱۲۳۲۲۶۷۳۳
دفتر مرکزی: ۶۸۱۳۲۲۰